العرق بارش ای عرق الملاح از کشتی بدر آمد ای خرج من السفینة کو پشتی ای مظاهرت کند معاونته مجنان ای الملاح درشتی بالیاء المصدری
ای غلظت دید پشت کرد ای دانید ای اوحش معطف آنان دیدند که با او معاملت کنند اذ الصحیح جبر و با جره بضم الخم کشتی مسامحه مانند
کل مدار اه صدقه المسامحه المساهلة و تسامحوا تساهلوا کذا فی مختار الصحاح و من فرس نقوله یعنی جو مردی فخود سامع مثنوی
جو پر خاش اشتهر بفتح الباء الفارسی معناه بالترکی قوقه و جنگ بسی حمل باری ای اجر که سها بالیاء المصدری بنشد در بکار الرای کار ز اربکو
الرایین بیهمار ای بعلو الرفو باب والمراد سکینه لطافت کن آنجا که بینی ستیز قدم معناه بتر دیبتر بر الراء قر بفتح القاف و تخفیف الراء
یعنی ابریشم و تن بد هامو بزم را نبع بر با المد المکسوره یعنی لحاد بشیرین زبانی و لطف و خوشی بالیاء المصدری فیهما توانی ای تقدر
که پیلی بموی بیاء الوحدة فیهما کشتی خطاب عام بعذر ماضی ای بعذر نقضهم الذی مضی در فوتش افتاد ندای اهل السفینة و دلیه چند نفاق لا با لا ملاح
بر بروی چشمش داد ندای قبلوا اره عنه و یکی در آوردند ای اخلوه فی السفینة و روان کشتند ای مضوا با کسید بندر سوی نضحه السفینة
و بالیاء الوحدة ای وصلوا الی عمود که از عارت یونان در آب استاده بود بنی منقش ملاح کفت کشتی راخلل بیاء الوحدة سخت یکی از شما که دلاور
است ای الشجع و مردانه زور مند ارد املاح بهذا الکلام تعرید بکه باید که بر پشت بر پشتون رود و در کشتی بکیرد تا عارت کنیم ذکر لخلل جوان
بغرور دلاوری ای الشجاعة که در سر داشت از خصم دل آزرده یعنی ... اندیشه ذی القلب نیندیشید و ملاح سخن منه و قول
حکما را کار نفرمود ای لم یعمل بموجب قولهم که کفته اند هر کرا رنجی بدل رسانیدی اکر در عقب آن صد راحت رسانی لتطیب قلبه ازبادا
شی بالباء الفارسی یعنی العوض آن یک رنج ایمن مباش که پیکان از جراحت بدر آید ای الجرح نصل سهام بر الجراحت و آزار بالمد اسم مصدر و یحی
امر و استعمل فی التراکیب شبیه قولهم دل آزار و در دل بماند بیت چه خوش گفت یکتاش با خیلتاش ای تمثال حکیمی نصح احدهم الامر تقوله
چو دشمن خراشیدی والمراد به الایذا هنا ایمن مباش ای من مکافاته و قیل فی الترجمة بیت به خود و ده بیس یکنابه بر دو سته جو دشمانی بخند
کی اعلم ایمن قطعه منزلیم که تنکه دل کردی بالکاف الفارسی چو ز دستت دلی تنک آید قوله منزلم الشرط مقدر و الشرط المؤخر اعنی قوله
چو ز دستت آه تعریرا لذلک الشرط المقدر و ذقال مسرجزا المقدم للشرط المؤخر اعنی قوله چو زدست آه فقد جو ز تقدیم الجزا علی الشرط سنکر

برباروی

برباروی حصار نزن علة بقوله که بود کز حصار سنک آید ای لحتمل ان ینقلع منه حجر و یقع علیک چند انکه مقود بکسر المیم و سکون القاف
زمام کشتی بر ساعد پیچید و بر بالای ستون رفت لیاخذ السفینة من لحلی ای ملاح زمام ازکفش بتشدید الفاء عرتی و هو الواحد و تخفیفها
فارسی یعنی الراحة و اللعاب تاب الحجر کف ای کو بکوف ولم یعرف هذا التحقیق قال فی شرح بفتح الفاء المشددة فی الاصل و هنا ابقرا بالتحقیق فی الاشهر
و هو المسموع از اکابر العجم در ربود و کشتی براند و بیچاره در الحاجران نماند روزی دو بلا و محنت دید و الجوع و الفقر و سختی کشید سوم روز
الیوم الثالث خوابش بالواو کریبان کرفت هذا هو التعبیر الفارسی من کتب بلا واو و قال فی شرحه خوابگریبانش کرفت فلم یعرف قاعده الکتابة
الفارسیة و طعن المصر بلان القلم العدم علمه و باب انداخت یعنی لغلبة النوم لم یقدر علی امساکها فوقع فی الماء بعد از شبان روزی ای بعد یوم ولیلته
بکنار افتاد از حیوتش رمق بفتحتین بقیة الروح مانده بود عبارة عن کمال الضعف و قرب الموت برک درختان ای ورق الاشجار خوردن
کرفت ای شرع فی اکله و بیخ بکسر الباء العربی کیاهان یعنی اصول النباتات بر آورد ملا کلی باالذکر قوتی یافت و قدر علی السیر در بیابان نهاد
و برفت تا تشنه و کرسنه و بی طاقت شد فی الطریق قوم را دید بر سر چاه در بکاف الکاف الفارسی آمده بود ند للاجل شرب الماء و شربتی بیاء الوحدة
به شیر ای بفلس و لحدوس تا میدیدند ای کانوا لسرحه بوان جوان از ان شربت نبود آب طلب کرد من الذین حضر چون المالمی البراء با بکر الحمزة بقصد بی
ای امتناع کردند دست تعدی دراز کرد و تنی چند را فرو کوفت ای اضرب علی الارض مردان غلبه کردند و بی محابا زدند
قطعه پشه بالباء الفارسی و تشدید الشین و هی البقة چو پر شد ای کثرت بزند پیل را فان الضعفاء اذا اجتمعوا حصل لهم القوة با همه
مردی و صلابت که او ست فیه تقدیم و تاخیر للنظم او که با همه مردی و صلابت است و فی قال یعنی که در اوست فقد القطاع لحارج بلا حاجة
چکان را مور چه چو بود بفتح الواو اتفاق مر بون شیر زیان را بدرانند مضارع خود دریدن پوست مفعول بدرانند فی کلام تقدیم
و تاخیر ای بدرانند پوست شیر ژیان را بحکم ضرورت در پی کاروانی افتاد ای وقع عقیبهم برفت شبانگاه برسیدند بمقامی که از دزدان در خطر با
جای العجمه بود ند کاروانیانرا دید لرزه بر اندام افتاده و دل بر هلاک نهاده تعلو فهام من السراق کفت اندیشه مدارید که یکی منم در میان
ای فیها بینکم که بنجاه مرد را جواب دهم ای اقاوم و دیگر جوانان هم یاری دهند فلما قال هذا الکلام مردمانرا بلاف او دل قوی کشت ای حصل قوة القلب
کو سر چاهی حم

Copyright © King Saud University